



6 می 2016

داکتر سید عبدالله کاظم



نوشته های مستند برای آگاهی از حقایق است، اما نوشته های "هوائی" گمراهی را بار می آورند!

همین امروز دوستی برایم تلیفون کرد و گفت که جناب محترم آقای محمدعارف عباسی در سایت جدید "آریانا افغانستان آنلاين" مقاله تحت عنوان "آیا منظور آگاهی است و یا گمراهی؟" به نشر سپرده و در آن بعد از یک مقدمه نسبتاً طولانی راجع به تاریخ نویسی در مورد یکی مقالات اینجانب تحت عنوان "به یاد نویسنده و شاعر آواره افغان - شیون کابلی" (منتشره افغان جرمن آنلاين - مورخ 22 فیروری 2016) مطالبی را مطرح کرده اند که در خور جواب میباشد. خواستم بدینوسیله به هدف توضیح مزید و روشن ساختن ذهن شان که "منظور آگاهی است و نه گمراهی!" عرایض خود را خدمت جناب شان و نیز بحضور دیگر علاقمندان موضوع تقدیم دارم.

نخست قسمتی از مقدمه مقاله فوق الذکر خود را جهت تداعی خاطر خوانندگان گرامی نقل میکنم:

«درست سی سال از مرگ سردار محمد رحیم ضیائی متخلص به "شیون کابلی" می گذرد. او سالها قبل به حیث یک "شهزاده افغان" در یک سرزمین بیگانه یعنی "اتحاد شوروی - روسیه" که بعدها به اشغال و طغش پرداخت، از منتهای مجبوریت به اقامت پرداخت.....نویسنده و دانشمند محترم جناب ولی احمد نوری با نشر یک کتاب زیر نام "سردار محمد رحیم ضیائی - شیون کابلی" شرحی مبسوطی در باره زندگینامه و نمونه اشعار این شاعر شوریده وطن، یک خدمت با ارزش و ستودنی انجام داده ... که در سال 2003 در 232 به نشر رسید.....سردار رحیم ضیائی نه تنها یک شاعر، بلکه به حیث یک شهزاده افغان شاهد گرم و سرد حوادث روزگار در کشور خود نیز بوده و کتاب خاطرات خود را در باره رویداد های تاریخی افغانستان به قید قلم آورده و به حیث یک سند مهم تاریخ معاصر کشور به یادگار مانده است. این کتاب زیر عنوان "برگهای از تاریخ معاصر وطن - خاطرات سردار محمد رحیم ضیائی" اساساً به زبان روسی نوشته شده و بعداً توسط محترم غلام سخی غیرت به دری ترجمه گردیده و بار اول در سال 1987 بوسیله مرکز نشراتی "فضل" در پشاور در 121 صفحه به چاپ رسیده و جمعاً دارای یازده بخش میباشد که بخش اول از دوره امیر عبدالرحمن آغاز و بخش اخیراً شهادت اعلیحضرت محمد نادرشاه پایان می یابد....در باره محتوای کتاب باید گفت که این کتاب در هر بخش مطالب دلچسپ و قرین به واقعیت های تاریخ معاصر کشور را بطور مختصر طوری ارائه کرده است که شاید در کمتر کتاب دیگر به آن صراحت بیان شده باشد.»

در ادامه آن مقاله طور نمونه به ذکر یکی دو متن برگرفته از آن کتاب را به نشر سپردم که مورد تبصره محترم آقای عباسی قرار گرفته و چنین وانمود کرده اند که گویا اینجانب به مقصد "گمراهی" اذهان آنرا رقم زده ام. نمیدانم چنین پندار عمدی بوده و یا در اثر کم دقتی؟ بهر حال باید خدمت شان عرض کنم که هدف از نوشته های مستند فقط آگاهی است و اما وقتی گفتار و نوشتار از روی تعصبات خانوادگی

د پانو شمیره: له 1 تر 12

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پاروالی د لیکوال په غاره ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لولئ

و یا توأم به احساسات شخصی ارائه شوند، آن وقت وجه گمراه کننده را بخود میگیرند. نوشته های مستند ایجاب مطالعات عمیق و دوامدار را میکند که باید مبتنی به آثار، مآخذ و اسناد قابل اعتبار باشد، نه آنکه نویسنده و یا گوینده هرآنچه دل تنگش بخواهد، آنرا بنویسد و یا بگوید. مستند نویسی هم کار ساده نیست که هرکس از عهده آن بدر آید. امانتداری، حفظ محتوا، رعایت تسلسل مطالب، و از همه مهمتر داشتن یک نظر و یا به عبارت دیگر یک "تیز" رکن اساسی اینکار است که نویسنده برای ثبوت یارد و یا اكمال آن به اسناد و مآخذ رجوع میکند و بوسیله آن میکوشد تا اندیشه و نظر مطلوبه خود را بطور مستند به آگاهی دیگران برساند.

در مقاله فوق الذکر این کمترین مثل همیشه کوشیده ام تا با نقل قول از کتاب خاطرات مرحوم ضیائی به یکی دو موضوع تاریخی کشور نظر نویسنده کتاب را منعکس سازم که به این اساس اگر کسی با نظر نویسنده کتاب موافق نیست، میتواند در برابر نویسنده موقف بگیرد، نه در برابر راوی آن. موقف گیری در برابر راوی معنی آنرا دارد که اگر دیگران میگویند، خیر است و اما اگر تو میگوئی، من احتجاج میکنم. نمیدانم چه نامی را میتوان بر این شیوه کار گذاشت؟ بهرحال باز هم میروم دنبال ارائه آثار دیگر مؤرخان کشور که در موضوعات مربوطه همسان با نظر مرحوم ضیائی ابراز داشته اند. خداکند که محترم جناب عباسی نظر این مؤرخان نامدار کشور را باز هم به باد انتقاد "داشتن عقده" محکوم نساخته و آنرا عاری از واقعیت ندانند!

با عرض حال فوق بر میگردد به موضوع مورد بحث که آنرا تحت نکات ذیل خدمت تقدیم میدارم:

1 - مرحوم ضیائی در بخش ششم، صفحه 56 کتاب به ارتباط جنگ سوم افغان و انگلیس در محاذ جنوبی به سرکردگی سپه سالار محمد نادرخان چنین نوشته است: «انگلیس ها در جبهه جنوبی به هیچ گونه فعالیت جدید نظامی نپرداختند، در مقابل عسکر افغانی کمترین مقاومت از خود نشان دادند. این امر یکی از عوامل موفقیت افغان ها در جبهه جنوبی بود. این "جنگ عجیب" انگلیسها، بی گمان خواننده را در حیرت فرو می برد. بدین سبب نویسنده این یاد داشتها [رحیم ضیائی] بیهوده نمیداند که به منظور اثبات ادعای خود از مقاله "متوند" که در مجله (د جمهوری غز) چاپ شده، استمداد بخواهد. در این مقاله متوند، نامه نادرخان به شاه ولیخان مورخ 30 می 1919 (26 شعبان 1337 قمری) در صفحه 18 تا 20، شماره 31 مجله، سال دوم، مورخ 22 اگست 1952 چاپ شده است». رحیم ضیائی متن متوند را اقتباس میکند و می نویسد: «پیروزی نادرخان از برکت یاری و مساعدت انگلیس ها (منظور تعاون مالی و روانی است) و برپایه پلان قبلاً طرح شده، بدست آمد" و سپس متوند ادامه میدهد: "اگر خوانندگان ما بدین سخن باور ندارند، در آن صورت نامه نادرخان را بخوانند و متن نامه را به شرح آتی می آورد".

[قسمتی از متن نامه]:

"من به موفقیت کامل دست یافته ام و شمایان با آرامش خاطر کار خود را بکنید. طبق اطلاعات که در دست است، عساکر انگلیس به جنگ نمی پردازند و داوطلبانه از مواضع خود عقب نشینی مینمایند. وقت را از دست ندهید، از موقع استفاده کنید و بسوی وانه به پیشروی پردازید، هیچگونه مقاومتی علیه شما نخواهد بود، به من اطمینان قطعی داده شده است. به هوشیاری و زیرکی شما باور دارم. هیچکس نباید از موضوع اطلاع یابد و بفهمد که شما بر آنجا و من درین جا کامیاب می شویم."»

قابل توجه: تا اینجای نامه در کتاب خاطرات ضیائی درج شده است، و اما متن کامل آن و یک نامه تاریخی دیگر در یک رساله تحت عنوان "نادرخان و خاندان او" که در سال 2001 در پشاور تجدید چاپ شده و نویسنده آن بنام مستعار "مهاجر افغان" خود را معرفی کرده به نشر رسیده است. (متن مکمل این دو نامه مهم و تاریخی در ضمیمه این مقاله دیده شود).

محترم عباسی صاحب در این باره می نویسد: «مرحوم ضیائی برای ثبوت قول خود از مقاله "متوند" استمداد می جویند که مقاله در شماره 31 سال سوم مجله "جمهوریت غز" که روایت شخصی مرحوم ضیائی نبوده، بلکه اقتباس است از یک مجله ای که برای قوت بخشیدن فرضیه و استدلال مورد پهلوی بندی قرا رگرفته و اینکه "متوند" نامه اصلی [را] به خط و امضای نادر شاه [در آنوقت هنوز شاه نشده بود] [چگونه] بدست آورده، ایجاب تحقیق را میکند.»

آنچه در متن فوق که به رنگ سرخ مشخص گردیده، همه متن اقتباس شده از کتاب خاطرات مرحوم ضیائی است و یک حرف آنرا اینجانب کم و زیاد نکرده ام، و اما آقای عباسی به آن دقت نکرده و پنداشته که گویا کلمات و یا جملات مورد تحریف من قرار گرفته و آنهم به مقصد «قوت بخشیدن فرضیه و استدلال» و نیز اصطلاح «پهلوی بندی» را به نحوی اتهام آمیز بر آن افزوده اند. علاوه بر این باید تصریح کنم: کسیکه بریک موضوع شک می آورد، لازم است خودش در پی تحقیق برآید و کمال مسرت خواهد بود که جناب عباسی صاحب خود شان و یا به کمک بعضی «محاسن سفیدان» با ذکر نام شان بطور مستند در رد ادعای مرحوم ضیائی اقامه دلیل نمایند!

2 - رحیم ضیائی در کتاب خاطرات خود در صفحه 89 و 90 در باره علل برکناری سپه سالار محمد نادر خان از کار در داخل کشور و اعزام او به سفارت فرانسه می نویسد: «علت سبکدوشی نادرخان چنین بود: امیر امان الله اسنادی به دست آورد که ارتباط مستقیم نادرخان و برادرانش را با سرکردگان شورش منگل با اشخاص مانند ملا عبدالله لنگ [مشهور به ملای لنگ - کاظم]، برادرش عبدالرشید و نیز یکی از اقوام نادر خان یعنی عبدالکریم نواسه شیرعلی خان فرزند مدعی تخت و تاج افغانستان یعقوب خان که در راولپندی هند می زیست، ثابت می ساخت. در حقیقت این عبدالکریم بود که انگلیسها او را نزد قبایل منگل فرستادند، برای اینکه در جنوب کشور پایگاه مخالف با امیر امان الله را ایجاد کنند. در زمینه تعیین سرنوشت نادرخان، امیر امان الله نارضایتی سفارت شوروی را مبنی بر ارتباط نادر خان با بسماچی ها نیز در نظر گرفت. امان الله خان نادر خان را به کابل احضار نمود [از قطغن و بدخشان - کاظم] و برای این که وی را دور ساخته باشد، در عوض محمود طرزی که [از سفارت فرانسه - کاظم] به افغانستان آمده بود، در فرانسه سفیر ساخت.»

محترم عباسی صاحب می نویسد: «این که کدام مطالب برای محترم داکتر کاظم جالب پنداشته شده مسلماً حق طبیعی شان، با کمال احترام، دانسته می شود اما این نوع گل چینی که بیشتر زینت بخش بوستان سلیقوی شان است برای گیرنده انتباهات خاصی می افزایند که بالاخص از لحاظ افتخارات تاریخی افغانستان قابل مکث و تأمل است.» آقای عباسی می افزایند: «خاطرات مرحوم ضیائی را اسناد معتبر تاریخی و قرین حقیقت شمردن باز هم پای قضاوت و طرز دید شخصی در میان بوده برای دیگرانی بر بنیاد اسناد و اطلاعات وسیعتر شاید اعتبار تاریخی نداشته و بعید از واقعیت باشد، درحالیکه مرحومی مؤرخ نبوده بلکه خاطره نگار بوده اند، موقف و طرز دید شان در مورد زمام داری محمد

نادرشاه مشهود است و هیچ انسانی از غلبه چنین احساسات مبری بوده نمی تواند». جناب عباسی برای اینکه از اهمیت کتاب خاطرات ضیائی بکاهند، از اشخاص نامعلوم به عبارت خود شان «دریک محفل خانوادگی مرد محاسن سفیدی (اسم شان به یادم نیست)...» و نیز «یکی از اعضای سفارت افغانی در ماسکو (زمان جمهوریت)...» نقل قول میدارند که گویا ضیائی به روی عقده در برابر خاندان نادرشاه و بخصوص حکومت محمدهاشم خان کتاب خاطرات خود را بنیاد گذاشته است. تعجب در آنست که چگونه میتوان از اهمیت و ارزش تاریخی خاطرات یک شخص وارد در قضایا که سالها قبل نوشته شده و به حیث یک کتاب به نشر رسیده است، به چنین سادگی چشم پوشید و درمقابل از یک نظر شفاهی و نقل قول های از «محافل خانوادگی» یا «مردمحاسن سفید» که نامش نیز از حافظه رفته و یا «یکی از اعضای سفارت افغانی در ماسکو» بدون ذکر نام، استناد و تمسک جست؟

میدانم عدم دسترسی به مآخذ و کم حوصلگی در مطالعه متون دیگر، انسان را ناگزیر به قبول نقل قولهای شفاهی می سازد، لذا برای معلومات مزید دراین مورد ناگزیرم به یکی از مآخذی که اکنون حتی شاگردان مکاتب به آن دسترسی دارند و تاحدی نیز از اعتبار عامه برخوردار است یعنی "افغانستان در پنج قرن اخیر" از مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ، شما را در جریان قرار دهم تا دیده شود که او همسان با نظر ضیائی در مورد موضوع فوق چه می نویسد. مرحوم فرهنگ در صفحه 525 کتاب خود عنوانی دارد: "شورش منگل و دسته بندی ارکان دولت" که یک قسمت آنرا ذیلاً اقتباس میدارم:

فرهنگ می نویسد: «این شورش که در آن علاوه بر افراد قبیله منگل، بعضی از سائر قبایل سمت جنوبی مثل احمدزائی، جاجی و سلیمان خیل هم شرکت داشتند، در اوایل سال 1924 [اواخر 1301 ش] رخ داد و تا اواخر سال مذکور ادامه یافت. بنیان گذاران محلی آن ملاعبدالله معروف به ملای لنگ و همکار او ملاعبدالرشید بودند که برای تحریک مردم علیه شاه موضوع مذهبی، بخصوص قانون جزاء را که تازه در محاکم در محل تطبیق قرار گرفته بود، بهانه ساخته درحالی که در یک دست قرآن کریم و در دست دیگر قانون مذکور را گرفته بودند، از مردم سؤال میکردند که کدام یک را قبول دارند. طبعاً مردم وابستگی شانرا به قرآن مجید اظهار میداشتند و آنگاه ملایان مذکور آنان را به قیام علیه امان الله خان و برنامه اصلاحات او دعوت می کردند.»

او می افزاید: «درمرحله نخست دولت از در مصالحه پیش آمد، عده ای از روحانیون از جمله فضل عمر مجددی [نورالمشایخ - معروف به شیرآقا] حضرت شوربازار را برای مباحثه با ملایان و قناعت دادن شورشیان به خوست فرستاد. اما نورالمشایخ که در باطن با شورشیان همراه بود، ایشان را در خفا تشویق نمود و چندی به عنوان حج بیت الله از کشور خارج شده در هند برتانوی اقامت اختیار کرد و مخالفت خود را با دولت علنی ساخت.»

فرهنگ در ادامه می نویسد: «درعین حال محمدنادرخان وزیر حربیه از قیادت قواء علیه شورشیان استنکاف نمود و از وظیفه اش به عنوان سپه سالار و وزیر حربیه استعفاء داد یا برطرف شد. معروف است که چون امان الله خان در مجلس وزراء رهبری اردو را در جنگ علیه شورشیان به او تفویض کرد، سپهسالار در جواب گفت: این وظیفه را به شرطی می پذیرم که دولت از تطبیق قانون جزاء و قانون خدمت نظامی معروف به هشت نفری در سمت جنوبی صرفنظر نموده به او اجازه بدهد که با دادن این امتیازات با شورشیان صلح نماید. شاه در جواب گفت که نمیتواند در یک کشور دو قانون را جاری سازد و اگر او حاضر نیست برای تطبیق نمودن قوانین نافذ در کشور به سمت جنوبی برود، باید وظیفه اش را ترک بگوید و وی چنین کرد.»

فرهنگ علاوه میکند که: «اندکی پس از آن، در صحبتی که بین محمدنادرخان و همفری وزیر مختار انگلستان رخ داد، سپهسالار از اصلاحات امان الله خان و روش سیاسی او بطور عام انتقاد نمود و در ضمن اظهار مخالفت با امیر و همکاران نزدیک او چون محمود طرزی، تمایل خودش را به اتکای افغانستان به دوستی برتانیه ابراز داشت. چندی پس از آن محمد نادرخان با عنوان وزیر مختار به فرانسه رفت و محمد ولی خان که بجای او به وزارت حربیه تعیین شده بود، در راس نیروی دولتی علیه شورشیان قرار گرفت. استنکاف محمدنادرخان از رهبری عملیات نظامی علیه شورشیان، نه تنها موجب تشویق مخالفان در داخل کشور گردید، بلکه هسته ای از مخالفت را در خارج کشور تأسیس کرد که بعدها دو برادر دیگر محمدنادرخان، محمدهاشم خان و شاه ولی خان نیز به آن پیوستند....»

مرحوم استاد عزیز الدین وکیلی فوفلزائی به حیث یک شخصیت سرشناس و مستند نویسنده و واقعات مهم کشور و مؤلف چندین کتاب تاریخی، در آخرین کتاب قطور خود بنام "فرهنگ کابل باستان" که در دو جلد در سال 1387 ش در کابل به چاپ رسیده است، در صفحه 961 - جلد دوم به استناد از جریده امان افغان (شماره اول سال پنجم، مورخ 28 حوت 1302) و کتاب "نادر افغان" - تألیف برهان الدین کشکی (چاپ کابل میزان 1310 ش - صفحه 269) به ذکر نطق اعلیحضرت امان الله شاه غازی می پردازد که بتاريخ پنجشنبه 24 برج حوت سال 1302 شمسی در قصر گلخانه ارگ شاهی کابل بتقریب امضاء و تصدیق بودجه سال 1303 ش در زمینه برکناری محمدنادرخان از وزارت حربیه و گماشتن محمد ولی خان به جای او ایراد کرد و چنین گفت: (عین نطق)

«جناب محمد ولی خان آقا را سر از امروز به وزارت حربیه مقرر کردم و به اوشان تبریک میدهم تا کارهای حربیه و خارجی را به حیثیت وزیر حربیه و وکیل وزارت امور خارجه حسب اوامر و هدایاتم در معرض انصرام و انجام گذاشته، تماماً پیروی افکار مرا بنماید. یقین دارم که وزیر صاحب حربیه کنونی بخوبی از عهده این دوکار برآمده میتواند و در امور حربیه و خارجه افغانستان مساعدت و معاونت من یک روح و رونق تازه خواهند دمید. جناب محمدنادرخان برای وزارت مختاری افغانستان در پاریس زیر نظر گرفته شده، ولی چون این مسئله موقوف است به استمراج از دولت بیهیه فرانسه، پس تا رسیدن "اگریمان" رضائیت نامه دولت مشار الیها تقرر شان صورت رسمی را ندارد، میدانید که چرا من ایشان را بخارج میفرستم، یکی همان علت عمومی است که باید مامورین بزرگ و کوچک وطن باین طریق ممالک خارجه را دیده نظامات و اصول کارها و ادارات را بطرز تازه یاد بگیرند و هنگام مراجعت بوطن از روی علم و بصیرت باصوول تازه اجرای امور کنند..... پس نظر به این مسئله چون جناب محمدنادر خان به پاریس بروند و اصول نظام و عسکر و ترتیبات وزارت حربیه و تقسیمات عسکری و تعلیمات مکاتب نظامی آنجا را مطالعه و ملاحظه کنند. در موقعیکه در وطن مراجعت نمایند، معلومات و فکر شان در امور حربیه صد مرتبه از حالت حاضر بلندتر و درست خواهد بود. دوم این است که طبیعت شان یک نوع کسالت دارد و مسافرت شان برای تداوی و تبدل مکان و تفریح طبیعت هم لازم دارد، چنانچه خود ایشان بارها این مسئله را با اصرار خواهش کرده اند.»

فوفلزائی می افزاید که در این موقع سردار محمدنادرخان گفتند: «بلی! از مدتیست که به حضور شاهانه چند مراتبه بکمال الحاح عرض نموده ام که اگر مرا بکدام ماموریت خارجه بفرستند، حتی اگر کاربزرگی نباشد، به سرکاتی و کاتبی یک وزارت مختاری یا کدام ماموریت دیگر نیز حاضر و رضامندم.» (دیده شود: صفحه 962 کتاب مذکور)

قابل یادآوریست که تاریخ حرکت سردار محمد نادرخان از کابل بقصد پاریس روز پنجشنبه 19 سرطان سال 1303 در حالی است که محمود طرزی که بتاریخ 17 سنبله 1301 به حیث وزیر مختار افغانستان در پاریس مواصلت کرده بود، بتاریخ 13 میزان سال 1303 به حیث وزیر خارجه جدید از پاریس به کابل مراجعت نمود.

اکنون توجه را به این نوشته مؤرخ شهیر کشور مرحوم میر غلام محمد غبار جلب میکنم که در جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ" (صفحات 31 و 32) دربارہ گذشت و بخشایش شاه امان الله خان از آنچه محمد نادرخان و اعمامش گناهی بس بزرگی که در ازای سازش با سردار نصرالله خان و رسانیدن او به امارت بعد از شهادت امیر حبیب الله خان در جلال آباد انجام داده و آنها در دست عساکر اسپر شده بودند، چنین مینویسد: «سپاه ننگرهار محمد نادرخان را با تمام اعضای خاندان او محبوس و در زیر نظارت شاه علیرضا خان کندکمرش بکابل اعزام نمود... شاه امان الله در برابر نادرخان دست از وفاداری بعهد قدیم نکشید، درحالیکه محمد نادرخان بعداً اینهمه را فراموش کرده و در ازبین بردن امان الله خان بسیار کوشید». غبار می افزاید: «امان الله خان این خاندان محبوس را ازیک منزلی در کابل توسط چند کالسکه دولتی داخل ارگ نمود و عجالتاً بنام محبوس در برج شمالی ارگ محفوظ و محترم نگهداشت و حتی شبی خود به تغییر لباس از آنان دیدار نمود».

غبار در مورد روابط شاه امان الله با سپه سالار محمد نادرخان چنین می نویسد: «شاه امان الله خان در جنگ سوم افغان و انگلیس، چانس شمولیت و کسب افتخار بین المللی برای نادر خان بداد و بعد از فتح حرب، میناره استقلال را بنام او بساخت. آنگاه خواهران خود را به برادران سپه سالار (شاه ولیخان و شاه محمود خان) تزویج نمود. سپه سالار، وزیر حربیه و برادرانش جنرالهای سپاه گردیدند و اینهمه اسباب شناسائی و شهرت نادرخان در سرتاسر افغانستان شد. گرچه سپه سالار محمد نادر خان در جنگ "تل" میدان را گذاشت و میخواست عقب نشینی کند، ولی شمس المشایخ جلو اسپش را گرفت و نعره زد که: کجا میروی؟ نادر خان گفت: "اساعه مخبر سرحدی رسید و خبر داد که قوای زیاد انگلیسی تجمع کرده و اینک بحمله مبادرت میکنند"، شمس المشایخ گفت: ازین چه بهتر، مگر ما و شما شهادت نمیخواهیم؟ سپه سالار مجبور بایستاد و جنگ آغاز شد و انگلیس ها درهم شکستند. معهداً در حمله متقابل انگلیس در تل، سپه سالار به عقب کشید و قلعه مفتوحه را بدشمن گذاشت. او در راه عقب نشینی بود که فرمان شاه رسید و از متارکه رسمی بین دولتین اطلاع داد و این حادثه باعث نجات شهرت سپه سالار گردید».

غبار در صفحه 33 جلد دوم کتاب خود به این موضوع اشاره میکند و می نویسد: «در اواخر سال 1921 بعد از آنکه معاهده کابل با دولت انگلیس امضا و فی الجمله مشاغل سیاست خارجی کمتر شد، شاه در ولایات قطغن و بدخشان، بلخ و میمنه، هرات و قندهار، بغرض تنظیم جدید و انکشاف شئون اجتماعی هیئت های تنظیمی اعزام نمود که در راس هر یک وزیری قرار داشت....» غبار زیر عنوان "طرده محمد نادرخان از امور دولت" به این مطلب اشاره میکند که: «نادر خان در قطغن منسوب شد، بااینکه با انور بیگ معروف، در ماوراءالنهر ارتباط قایم کرده است، در حالیکه انور بیگ علیه اتحاد جماهیر شوروی داخل فعالیت بود و این خود سبب تیره شدن روابط دوستانه افغانستان و شوروی میگردد. درهرحال نادر خان بعد از تنظیم مختصری در اواخر 1922 بکابل برگشت. ازین به بعد بتدریج مناسبات دوستانه و رفیقانه شاه با نادرخان روی به تیرگی نهاد و بالاخره به انفصال نادر خان

از وزارت حربیه و سایر امور داخلی منجر شد، درحالیکه برادرانش یکسال پیشتر از امور نظامی منفصل گردیده بودند.»

غبار می افزاید: «اکنون واضحاً گفته می شد که نادرخان با پروگرامهای اصلاحی شاه اعم از ملکی و نظامی و هم با سیاست خارجی افغانستان برمیبنای نزدیکی با شوروی و اجتناب از نزدیکی با انگلیس قرار داشت، مخالف است و هم در قیام اغتشاشی ولایت پاکتیا (1923) دست داشته است، درحالیکه دولت انگلیس هم علناً درین اغتشاش دست میزد.»

به نظر غبار: « علت مخالفت نادرخان با شاه و همفکران او (محمد ولیخان، محمود طرزی و امثالهم) چنین تشخیص شده بود که: نادرخان در اداره حکومت طالب یک تحول محدود و بطی است که بایستی باساز محافظه کاری عملی شود و به منافع و نفوذ ملاکین و قشرهای طفیلی صدمه وارد نگردد و هم با دولت انگلیس نزدیکی بعمل آید. همچنین باید بخاطر داشت که اصلاً نادرخان خود خواهان تاج و تخت افغانستان بود، درخفا مشغول کارشکنی بغرض انقراض دولت امانیه گردیده و در نظر داشت تا با بدست آوردن قدرت، کشور را دریک حالت ارتجاعی اداره نموده و در سیاست خارجی مشی یک جانبه را بطرفداری انگلیس پیروی کند.» غبار می افزاید: « باوجود این عدم اعتماد که شاه جداً دربرابر نادر خان و خاندانش نشان داد، تعهدات قدیم سیاسی را رعایت نمود و احترام نادرخان را نگهداشت، یعنی دست به مجازات و یا تبلیغات سوء نسبت به آنان دراز نکرد. در سال 1924 نادرخان را به حیث وزیر مختار افغانی در پاریس اعزام نمود و هم برادرش محمد هاشم خان را بسفارت در ماسکو بفرستاد. درحالیکه نادرخان و برادرانش بعد از گرفتن قدرت، از هیچ نوع عمل و تبلیغ فجیع انتقامی در برابر امان الله خان خودداری ننمودند و حتی خدمات انقلابی او را در جامعه افغانستان "خیانت ملی" نام نهادند و تمام حامیان راستین او را در افغانستان سرکوب نمودند.» (دیده شود صفحه 34 کتاب)

3 - در پایان این توضیحیه لازم میدانم به موضوع مطروحه محترم عباسی صاحب در مورد "جنگ سوم افغان و انگلیس" و استنتاج 8 فقره ای شان بسیار مختصر عرض کنم که دوسال قبل محترم داکتر زمان ستانیزی شک و تردید خود را در مورد استرداد استقلال افغانستان طی یک محفل در شمال کالیفورنیا بیان کرد که منجر با مباحثات طولانی گردید و در نهایت دانشمند گرامی جناب کاندید اکادیمسین محمد اعظم سیستانی که همه با نوشته ها و آثار فراوان شان آشنائی دارند، طی مقالات میسوط خود که در نهایت به شکل یک کتاب درآمد و به چاپ رسید، از داعیه استرداد استقلال کشور با شهادت دفاع کرد. من نمیخواهم بجواب شما محترم عباسی صاحب در موضوع مطروحه به تفصیل بپردازم و برعکس میخواهم شما را به تدقیق و تحقیق و مطالعه حد اقل چند صفحه ای از یک مأخذ معتبر که به کتاب ریفرنس مؤرخان تاریخ معاصر کشور مبدل شده است، یعنی کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" جلد اول از مرحوم غبار و ادارم تا خود به جواب خود برسید. البته باید خاطر نشان سازم که مأخذ فراوان دیگر نیز در زمینه موجود است، از جمله کتاب پرمحتوا و مستند دانشمند محترم داکتر عبدالرحمن زمانی که خوشبختانه در این اواخر در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین بطور کامل آنلاین گردیده تحت عنوان "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس" و یا ده ها اثر دیگر که اگر حوصله مطالعه آن موجود باشد، مراجعه فرمائید.

همه میدانند که جنگ سوم افغان و انگلیس یک حقیقت غیرقابل انکار است که با اعلام جهاد بوسیله شاه امان الله غازی در هر سه جبهه با شدت های کم و بیش و نیز با تقدم و تأخر کم زمانی صورت گرفته

د پانو شمیره: له 7 تر 12

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
پادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

است. در جبهه مشرقی پیشرفتهای قوای دشمن بسیار جدی بود، در جبهه قندهار نسبت مشکلات بُعد مسافه و عوامل دیگر به جز یک محاربه سخت در تهبانه سرحدی "سپین بولدک" کدام جنگ دیگر صورت نگرفت و اما در جبهه جنوبی جنگ های سخت فقط پس از اعلام جهاد براه انداخته شد، آنهم بوسیله قوای ملی که قبل از رسیدن قوای دولتی آغاز گردید. درباره نقش مجاهدان قومی بخصوص اقوام وزیر، مسعود (میسود)، تنی، جدران، جاجی، چمکنی، خوست، احمد خیل، حسن خیل، هشتم خیل و طوطاخیل، خروتی و دیگر اقوام سلحشور آن منطقه مرحوم غبار در صفحات 762 تا 769 جلد اول کتاب خود شرحی مفصلی دارد که برای پی بردن به حقایق نیاز به مطالعه دارد. مرحوم غبار در یک قسمت این مبحث در صفحه 764 می نویسد: «هزاران مرد مسلح بیرقها بستند و به میدان جنگ حاضر شدند. هنوز سپه سالار افغانی تا 14 می 1919 در بالا حصار گردیز برای تنظیم نقشه جنگ متوقف بود. در همین مدت خبر قطع مناسبات دولت افغان و انگلیس را در 9 می گرفت و در 14 می به استقامت جبهه جنگ عزیزت کرد. همین وقت بود که قبل از آغاز جنگ رسمی اطلاع گرفت که جنگ آوران مسعودی به قشله جنگی سروکی حمله کرده و 75 اشتر حمل و نقل انگلیسی را اغتنام کرده اند. متعاقباً مردم تنی با انقطاع خطوط تلگرافی انگلیسی پرداخته و دسته های گوریلائی مردم 220 شتر غله دار دشمن را ربودند. دیگر جنگ ملی شروع شده بود و مردم مسعود در 20 می قلعه جنگی "وانا" را با قشون انگلیسی محاصره کردند. درخواست هم مردم تجمع کردند و به استقامت پیوار و علی خیل و توجی و کرم رفتند. سپه سالار در متون خوست به پیش کشید و باز به سپین وام رفت و محاذات جنگ را تقسیم کرد سردار شاه ولیخان با نورالمشایخ در جبهه وزیرستان سوق شد، سردار شاه محمود خان در جبهه پیوار اعزام گردید و خود سپه سالار جبهه تل را هدف قرار داد.»

درمورد محاذ جنوبی به قیادت سپه سالار محمد نادرخان شرحی در کتاب "نادر چگونه به پادشاهی رسید" - بقلم سیدال یوسفی که بگمان اغلب نام مستعار مرحوم سیدقاسم رشتیا خواهد بود، شرحی ذکر یافته که بیان آن بر تائید نظر دیگر نویسندگان می افزاید، از این قرار:

«انگلیس ها از لحاظ مشکلات اراضی و نبودن راه های موثر رو، محاذ جنوبی را یک محاذ فرعی و دفاعی تلقی نموده در آن طرف به سو قیادت جدید اقدام نکرده بودند، بلکه بالعکس نسبت به هیجان قبایل و جانبداری آنها از افغانستان مجبور شده بودند، قطعات ملیشایی قبایلی را خلع سلاح و پوسته های مقدم و نزدیک سرحد افغانستان از قبیل وانه، تندی، سراتوجی و سپین وام را تخلیه و قوای هندی خود را با صاحب منصبان انگلیس در چند موضع مستحکم مانند میران، زرمک و فورت سندیم جمع نمایند. بنابراین نادر خان و برادرانش به کمک قبایل داخلی که صوف مقدم قوای آنها را تشکیل میداد، به آسانی و تقریباً بدون مواجه شدن با مقاومت جدی دشمن، خط دیورند را عبور و قلعه های تخلیه شده انگلیس ها را اشغال نمودند و انگلیسها هم با آنها فرصت دادند تا عملیات اشغالی خود را بانجام برسانند و فقط پس از تکمیل این عملیات و مقارن متارکه جنگ بین مملکتین بود که اولین قوه ای امدادی انگلیس به سرکردگی جنرال "دایر" به این محاذ مواصلت کرد و پیش از آنکه جنگی رخ داده باشد، طرفین با گرفتن امر آتش بس از حکومت های خود، قوای خویش را در ده ده میل عقب کشیدند.»

نویسنده کتاب می افزاید: «باین صورت همانطویکه مورخان خارجی اتفاق نظر دارند، نادرخان صرف در اثر یک شانس نیک که آنها کاملاً اتفاقی نبود، بدون کدام جنگ واقعی و یا کدام فتح حقیقی لقب فاتح و غازی را بخود و برادرانش تخصیص داد و متأسفانه امان الله خان که او هم در جستجوی سمبولی برای ثبات پیروزی نظامی افغانها بر انگلیس در این جنگ بود، این ادعای سست پایه را پذیرفت و در

کتابخانه منار استقلال به جای صدها قهرمان فداکار و شهیدان بی نام و نشان این پیکار آزادی بخش ملی، بناحق تنها همین یک نام را ذکر نمود که بعدها از طرف نادر و خانواده اش به استناد همان اشتباه تاریخی تمام افتخارات مربوط به استرداد استقلال افغانستان منحصر به یک شخص و یک خانواده گردید و حتی طاق ظفر پغمان و آبدۀ سرباز گمنام که یادگار شهدای بانام و بی نام این محاربه تاریخی میباشند، مدت نیم قرن تمام به فراموشی سپرده شده، مقبره خاندانی خود شان جانشین آن گردید که سفراء و مهمانان دولتی را برای گل گذاری به آنجا رهنمائی میکردند.»

مؤلف کتاب در ادامه می نویسد: «هنوز هم امان الله خان ملتفت مقاصد پوشیده و پلان های جاه طلبانه نادرخان نگردیده بود. بنابراین در بازگشت از پکتیا او را وزیر حربیه خود مقرر نمود و به او موقع داد که به صفت وزیر اول در نقاط مختلف کشور گردش و با مردم تماس بگیرد... در قطغن از سرحدات شوروی بازدید نمود و با مخالفین آن دولت روابطی قایم کرد که نزدیک بود مناسبات دوستانه افغانستان و شوروی را برهم زند. امان الله خان به مشاهده عواقب این اقدامات خودسرانه و ماجراجویانه او مجبور شد شخصاً از راه پنجشیر بسواری اسپ تا کوتل خاواک رفته و نادر خان را که در آنجا احضار نموده بود، نسبت به حرکات غیرمجازش توبیخ و سپس او را به مرکز جلب نماید.» (دیده شود سیدال یوسفزی: "تاریخ سکوت می شکند - نادر چگونه به پادشاهی رسید؟"، بنگاه انتشارات میوند، پشاور، چاپ اول، 26 میزان 1378، صفحات 6 تا 8)

عزیزالدین فوفلزائی - مستند نویس واقعات تاریخ معاصر افغانستان که شخصاً در آنوقت رویداد های کشور را به دقت دنبال و یادداشت میکرد، راجع به پی آمد نهائی جنگ سوم افغان و انگلیس به این نظر است که:

«برتانیه در جنگ سوم افغان پیروز نگردید، هر دو طرف اراضی یکدیگر را اشغال کرده بودند و پیکار های فیصله کن صورت نگرفت و هیچ یک از هر دو طرف بصورت مشخص شکست نخورد، لیکن این جنگ به تسلط و اقتدار برتانیه در افغانستان خاتمه داد و افغانها حق دارند که در آن جنگ خود را پیروز اعلان نمایند، ولو اینکه در نهایت این پیروزی را در ساحه دیپلوماسی بدست آوردند، تا اینکه آنرا در میدان جنگ کمایی کرده باشند.» (وکیلی فوفلزائی: "نگاهی بتاریخ استرداد استقلال"، کابل، 28 اسد 1368، صفحه 48)

پایین ترتیب دیده میشود که استرداد استقلال افغانستان با یک عملیه کوتاه و اما مؤثر نظامی آغاز شد، با یک عملیه دوامدار سیاسی طی سه دوره مذاکرات جدی و معلق انجام یافت که در آن عصر کاربرد همچو شیوه قبلاً نظیر نداشت. این روش واقعاً یک حرکت تازه در جنبش های استقلال طلبی از یوغ استعمار کهن بود که بعداً رهبر آزادی هند گاندی فقید این روش را برای کسب استقلال هند از سلطه دیرینه انگلیسها بکار برد و در جهان بنام سیاست «عدم خشونت» شهرت یافت. متأسفانه تا امروز هیچکس از بنیان گذار اولی این روش در جهان یعنی شاه امان الله غازی نام نبرده و این افتخار بزرگ در فراموشخانه تاریخ کشور ناپدید گردیده است.

در پایان با ابراز تشکر از آقای عباسی که نوشته شان موجب شد بار دیگر به ادامه مقالات قبلی خود در همین زمینه چند صفحه دیگر نیز علاوه نمایم تا اگر باشد گره گشای واقعیت های تاریخی کشور گردد و برای تنویر اذهان مزیداً کمک نماید. اینکه آیا گزارشات مدارک و منابع متذکره فوق می توانند در روشنگری افکار و قضاوتهای خاص بعضی ها اثر داشته باشد، مربوط به نحوه فکری و برداشتهای انفسی هر شخص است که تاچه اندازه برای دریافت حقایق خود را به تدقیق و مطالعه مزید مصروف

می سازد. علاوه بر این باید خاطر نشان سازم که در دنیای امروز همه چیز به سرعت در حال تغییر و تحول می باشند، در ساحه علوم افکار دیروز علما ممکن است در پرتو انکشافات جدید بزودی از اعتبار گذشته ساقط گردند و دانشمندی که قبلاً بعضی نظریات خاص را ارائه داشته اند، ناگزیر خواهند بود در قبال پدیده های جدید به اصلاح نظریات قبلی خود بپردازند. در مسائل تاریخی نیز نظریه پردازان قبلی با پیدا شدن اسناد جدید باید تغییر نظر دهند و اما باز هم ایستادگی بر نظریات قبلی ممکن است موجب لطمه به حیثیت علمی شان باشد، چه رسد به آنکه تلفیق نظریات خود را بوسیله اشخاص کمتر وارد ارائه دهند.

(پایان مقاله)

ضمیمه:

انگلیس ها از همان بدو مرحله در نظر داشتند تا محمد نادر خان را که از سلاله سلطان محمد خان و شخص مورد اعتماد شان بود، هرچه زودتر بجای سلاله امیر دوست محمد خان به سلطنت برسانند، چنانکه برای اینکار حتی در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان سراج الملت نیز به نحوی تدارک دیده شده بود. با آنکه شهادت امیر موصوف تا هنوز از جمله اسرار باقی مانده و اشخاص مختلف مورد سوء ظن قرار دارند، از جمله بعضی ها دست شاه امان الله خان و مادرش علیا حضرت را که با امیر مناسباتش برهم خورده بود، در اینکار شریک میدانند، اما شواهد و اسناد نشان میدهد که در پس این قتل دست انگلیس ها در پشت پرده شریک بوده و آنها میخواستند تا به حمایت محمدنادر خان و برادرانش و بعضی از مخالفان امان الله خان، برادر امیر شهید یعنی سردار نصرالله خان را به امارت برسانند تا از یکطرف خطر بقدرت رسیدن امان الله خان را که شخص مطلوب انگلیس ها نبود، بگیرند و از طرف دیگر با امارت نصرالله خان زمینه رسیدن قدرت بدست محمدنادر خان و برادرانش بدون رقیب میسر گردد و در قدم بعدی محمد نادر خان بتواند در راس قدرت در افغانستان قرار گیرد. در این ارتباط اسنادی ارائه شده اند که میتوان این حدس را به یقین تبدیل نماید. یکی از این اسناد را در سال 2001 رساله در پشاور به چاپ رسید تحت عنوان "نادرخان و خاندان او" که نویسنده آن بنام مستعار "مهاجر افغان" خود را معرفی کرده و اما در آغاز آن نوشته شده است که: «اقتباس از شماره اول "جمهور اسلام"، اول سپتمبر 1951، طبع پشاور، صفحه 10 تا 18 و زمان یادشده مصادف با زمانی است که عبدالحی حبیبی اعلان جمهوریت مؤقت افغانستان را در پشاور نمود...»؛ به این اساس گفته میتوانیم که نویسنده اصلی رساله فوق الذکر همانا مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی بوده است. در صفحه 17 این رساله بر مبنای اسناد جنرال تاج محمد خان بلوچ راجع به دست داشتن سپه سالار محمد نادرخان در موضوع شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملت چنین آمده است:

«واقعه کله گوش لغمان شب 18 جمادی الاول 1337 ق رخ داد و امیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند دست سپه سالار درین حادثه دخیل بود، اسنادی موجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته اند، از آن جمله کتاب "اسرار در مورد افغانستان" نوشته سردار شیر احمد خان و یکی از نزدیکان خاندانی نادر خان است که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادر خان می پندارد، زیرا این شخص از همانوقت طمعی و چشمی به تخت و تاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلی و کابل طرح شده بود».

د پانو شمیره: له 10 تر 12

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

مؤلف رساله می نویسد: «یک قطعه مکتوب که به ذریعه جنرال تاج محمد خان دیده شده، این طرح مخفی را واضح می سازد و نقل آن اینست:

«عالیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابرم صالح محمد خان نائب سالار صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است، شمایان خاطر خود را جمع داریدف کوایف جلال آباد را آرندۀ این خط بشمایان خاطر نشان خواهد کرد. کارها بر وفق مرام است، آنچه با شمایان گفته شده بود، بهمان قسم شد. بعد از تدفین میت [منظورمیت امیر حبیب الله خان است - از این قلم] برادرش را [مقصد سردار نصر الله خان است] امیر ساختیم و میان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی ماند. ارجمندم رکاب باشی [مقصد از شاه ولی خان است] متوجه احوال است و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالک صاحب [مقصد میرزا محمد حسین خان پدر استاد خلیلی است] درین معامله شریک میان است و انشاءالله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دارالسلطنۀ [مقصد کابل است] با قوم خود می آید. عساکر دارالسلطنۀ را به آن برادر بجان برابر [مقصد صالح محمد خان نائب سالار است] بسپاریده ایم. باید متوجه احوال باشید که معامله از دست عساکر و شمایان بیرون نشود. انشاءالله و تعالی سمت جنوبی از خود میان است. از آن جهت خاطر جمع داشته باشید. در جلال آباد و کابل هرکس که مدعی سلطنت شود، برای چند روز است. آخر کار بدست میان و شمایان است. به نفری خود از طرف ما خاطر جمعی بدهید. باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه 19 جمادی الاول 1337ق - امضا: محمد نادر».

در ادامه موضوع در صفحه 19 رساله چنین آمده است: «این مکتوب از جلال آباد روز دوم قتل امیر بنام نائب سالار عساکر کابل [مقصد صالح محمد خان است] نوشته شد، ولی معلوم نیست که به مکتوب الیه [صالح محمد خان] رسید یا نه؟ زیرا مکتوب الیه در کابل بین عساکر کابل نقشی را در بیعت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در 9 حوت 1297 ش بازی کرد و در نتیجه به کابینه اول بحیث سپه سالار درجه اول و ناظر حربیه نیز مقرر گردید و ازین برمی آید که صالح محمد خان این پلان نادر خان را تعقیب نمیکرد و در جمع طرفداران سلطنت امانی شامل گردیده بود».

اینکه پیشرفت در جبهه جنگ تا چه حد بسته به درایت و کاردانی سپه سالار محمد نادرخان بود و تاچه حد انگلیس ها میدان را برای پیشرفت قوای او خالی کردند، سؤال است قابل بحث، زیرا در مورد فتح تل و وانه در این جنگ اسنادی در دست است که نشان میدهد انگلیس ها در نظر داشتند جنگ را بیشتر در جبهات مشرقی (دکه و کنر) و قندهار متمرکز سازند و میخواستند عساکر خود را از جبهه جنوبی به دو جبهه دیگر انتقال دهند که اینکار موجب شد تا قوای افغانی به سرکردگی سپه سالار محمد نادرخان در این جبهه موفقیت نظامی قابل وصف را بدست آورد و این موفقیت موجب شهرت و معرفت او در سرتاسر افغانستان او گردد. دراین ارتباط اسناد مشعر اند که اینکار انگلیسها بار دیگر به هدف خاص یعنی زمینه سازی های مقدماتی برای رسیدن محمد نادر خان به قدرت و در نهایت به سلطنت بود. توجه شود به این سند که در رساله "نادر خان و خاندان او" درج میباشد، به این شرح:

نویسنده رساله در ادامه با تعجب از خود می پرسد: «چه معنی دارد که دولت معظم انگلیس در جبهه مشرقی یک قدم عساکر و قبایل افغانی را موقع پیشرفت نمیدهد. درجبهه غربی، قندهار نیز لکها نفر غازیان قندهار یک قدم پیشرفته نتوانستند و بلکه دکه و سپین بولدک ازطرف قوای برطانیه اشغال میشود، ولی فقط در جبهه سمت جنوبی قوای هوایی و زمینی برطانیه شکست میخورند؟ درحالیکه قشون افغانی و قبایل جنوبی یک طیاره و توپ بزرگ ندارند و با تفنگ کهنه بغل پر جنگ میکنند. درین مورد

عقلای بشر قیاس کرده میتوانند که برای کدام مقصد سپه سالار نادر خان را فاتح و فیله مارشال ساختند؟ ولی جبهات مشرقی و قندهار را با قوای مدھش زمینی و هوایی کوفتند! و در نتیجه همین دسایس سیاسی و حربی برطانیه بود که نادرخان بحیث فاتح از سمت جنوبی برگشت و جای سپه سالار صالح محمد خان را که در دکه شکست خورده بود، گرفت و وزیر حربیه و سپه سالار منحصر بفرد قشون افغانی شناخته شد.» (صفحه 20 و 21 رساله)

نویسنده رساله برای ثبوت موضوع فوق مکتوب دیگر سپه سالار محمد نادرخان را نقل میکند که بتاريخ 29 شعبان 1337 ق از جبهه جنوبی عنوانی برادرش شاه ولی خان به این مضمون ارسال داشته است:

«ارجمند عزیزالوجودم شاه جان رکاب باشی در حفظ و امان الهی باشند. ازینطرف خیریت کلی حاصل است. بخاطر جمعی شما مشغول کارهای خود باشید. بقرار اطلاعاتیکه رسیده است، سپاهیان انگریز جنگ نمیکند و چند جای و چهاونی را بخوشی خود خالی میکنند. همین موقع نیکنامی آن ارجمند و برادر تانست. بدون پریشانی و دغدغه خاطر پیشرفت کنید. بطرف وانا بروید. مقابله نخواهید دید. برای من خاطر جمعی داده شده است. بکاردانی و هوشیاری شمایان تعلق دارد که مردمان دیگر ازین احوال و کیفیت خبر نشوند. ولی شمایان در آنجا و مایان درین طرف فتح کنیم. باقی آن ارجمند عزیزالوجود را به خدا می سپارم که باید متوجه بوده باشید. مورخه 29 شعبان 1337 ق، امضا: محمدنادر»

[متن مکمل دو نامه نامه با استفاده از کتاب "نادرخان و خاندان او" در مقاله از این قلم تحت عنوان "نقش انگلیس ها در عروج و سقوط رژیم سکوی و پایه گذاری سلطنت محمد نادر شاه شهید"، قسمت سوم، صفحه 4، مورخ 10 جنوری 2016، منتشره افغان جرمن آنلاین درج گردیده است - کاظم]

(پایان ضمیمه)